

(ریاض العارفین)

تذکره ریاض العارفین تألیف علی قلی خان واله داغستانی شاملو که معاصر آذر صاحب انشکده بوده بهترین تذکره جامع و نافع است که در قرون اخیره جمع آوری شده و تقریباً مشتمل بر چهار هزار نفر شاعر قدیم و جدید است و مؤلفان در حسن انتخاب و بیان مطالب ادبی و تاریخی از همکنان و معاصران خود برتری دارد. این تذکره بسیار کمیاب و در ایران یک نسخه یا دو نسخه بیش وجود ندارد. یک نسخه راجع بکتابخانه حضرت ابوالفضایل آقای حاجی محمدباقر نجفی متخلص بالفت و کیل کنونی اصفهان و برسم امانت اینک در دست نگارنده است. در این کتاب قسمت هائی که مشتمل بر شرح حالات شعرا و مسائل تاریخی است از قبیل فتح نادر در هندوستان و تسلط افغان بر اصفهان برای استفاده دور و نزدیک نقل میکنیم و در این شماره بشرح حال برهان الملك متخلص بامین که مشتمل بر فتح هندوستانست قناعت میرود

وحید

برهان الملك بهادر موسوی متخلص بامین

از اعزّه سادات بلده نیشابور و در آن ملک بین جمهور همیشه معروف و مشهور بوده در عهد محمد معظم بهادر شاه مغفور بهندوستان چندی باختلال اوضاع روزگار در کمال عسرت و مکروهات بسر برده در عهد پادشاه میرور مغفور محمد فرخ میر رفته رفته ترقی در احوالش بهم رسیده و بعد از وقوع واقعه کشته شدن آن پادشاه دریا دل و حدوث فتنه و فساد چند که شرح آن موجب طول مقال و خارج از مقام است و قرار گرفتن سلطنت بیادشاه عالم پناه ادام الله اقباله و کشته شدن حسینعلی خان و امیر الامرا و عبدالله برادرش که وزیر اعظم و قاتلان پادشاه سابق الذکر و مصدر فساد بودند سعی و تدبیر برهان الملك بهادر مرحوم و دو سه کس

دیگر ترقی نمایان کرده بهفت هزاری و صوبه داری (۱) اکبر آباد سر فراز گردیده صیت سطوت و اقتدارش عالم را فرو گرفت بعد از آن صوبه داری بلده اوده لکنهور مفتخر شده بنحوی تنبیه سرکشان آن حدود که بطغیان و سرکشی مشهور و مغرور بودند نمود که موجب حیرت خاص و عام گردید جمیع سرکشان هندوستان را گوش مالی داده همگی از او در حساب شدند اکثر صوبه داران و راجه‌های عظیم الشان و زمین داران عمده و فوج داران ممالک محروسه امرش را منقاد بودند پیشکشی‌ها میفرستادند راقم حروف در هندوستان بخدمت ایشان مشرف شده چون مکان سکنای فقیر بحسب اتفاق قربت بدولتخانه ایشان واقع شده و کمال خصوصیت و اتحاد فیما بین متحقق بود هر گاه بشاه جهان آباد تشریف میاوردند بعضی اوقات از لیالی و انهار در صحبت یکدیگر میگذشت توجهات و اشفاقش اگر چه بر عام بود و لیکن در خصوص فقیر نه چندان می بود که بتحریر و تقریر در آید اعتقاد ناقل این تذکره انصافاً اینست که اگر کسی صاحب فهم و ذکا در احوال برهان الملك بنظر تعمق غور کند و انصاف فرماید این همه تعریف و توصیف مؤلف محض هم مذهبی و باعث سلوک خودش است و الا نه برهان الملك سیه سالار فوج شاهی و ممالک محروسه هندوستان نبود که تمام راجه‌ها و زمین داران عمده و امرای عالی‌شان مطیع و منقاد او شده پیشکشی‌ها میفرستادند اینهمه مبالغه اوست اگر نواب آصف جاه نظام الملك و غیره رؤسای موروثی این قدر مبالغه میکرد بجای بود القصه بقول مؤلف چون طبعش بغایت سرکشی و غیور و بتندی مزاج همچو آتش مشهور بود لهذا طبع پادشاه و امرا از حضور ایشان نفور و بدوریش راضی و مسرور بوده بنابراین اکثر در سرحد صوبه داری خود تشریف میداشت مگر وقتی که دشمنی قوی همچو دکنی سرگردن کشی می افراخت و کار بر همه مشکل میساخت اضطراراً

بدیدنش راضی و بیناه سایه شمشیر آن غازی میجستند الحق در شجاعت نمونه جدبزرگوار خویش و پیر دلی از رستم و اسفندیار در پیش بود در صفت مروت و غیرت و حیا و در شیوه قنوت و حمیت و وقار در عالم طاق و بی نظیر آفاق بود اعداش را که پیوسته در صدد قتال و خرابیش بودندی در هنگام اضطرار اعانت نمودی و جان و مال دریغ نفرمودی و مکرر دیده شد که بعد از فوت اعادی خود بجهت ایشان رقت میکرد و افسوس میخورد و باز ماندگانش را کمال پرستاری و اعانت و غمخواری میفرمود غبار کینه در آئینه خاطرش راه نداشت عذر مجرمان در حضرتش مسموع و پذیرا بودی تخمیناً دو لك اطفال و اناث از کفره هنود از ضرب شمشیرش بشرف اسلام مشرف گشته و همین قدر البته از آن جماعه در محاربات قتیل شمشیر آبدار عساگر فیروزی مآثرش شده خواهند بود رعبتش در قلوب اعالی و ادانی بمرتبه نشسته بود که اگر با هزار سوار قصد تنبیه پنجاه هزار سوار میفرمود بدون وقوع محاربه و مقابله طفریاب گردیده خصم را پای ثبات قایم نمی ماند حقا اگر مهموم ماتم زده بخدمت ایشان میرسید حزنش بسرور مبدل میگردد بی نهایت بشاش و خوش صحبت و خلیق و متواضع بود با آنکه شصت سال از عمر شریفش گذشته و محاسنش تمام سفید شده آنقدر خوش سیما بود که وصف نتوان کرد سپاه و سرانجام و اثاثیه دولتش نهایت نداشت در هنگامی که قهرمان ایران عزیمت تسخیر هندوستان فرموده صوبه کابل مخیم آن شهریار گردیده بود پادشاه عالم پناه ایشان را از صوبه خود بحضور انور طلب فرمود باز بمصلحت حسام الدوله خاندوران مرحوم که امیر الامراء و اعدا عدو ایشان بود از اندیشه اینکه مبادا بسبب جنسیت هابا پادشاه والا جاه ایران ساخته یکباره کار بر ما مشکل گردد موقوف داشتند و آخر کار از کار گذشت و تلافی فریقین نزدیک شده کرت ثانی طلب داشته پادشاه عالم پناه نیز از شاه جهان آباد بسمت

لاهور بحرکت آمدند دشت کز مال که در چهار منزلی شاه جهان آباد واقع است مخیم
 پادشاه گردید و برهان الملك بهادر مرحوم بایلغار تمام با سپاه مانده از کار رفته بتعاقب
 خود را رسانیده شب سه شنبه چهاردهم شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۱۵۱ ملحق به
 سپاه پادشاه گردیده متصل اردوی ولی نعمت خود فرود آمد صبح همان شب به
 ملازمت پادشاه رفت و در همانجا بود که قراولان و هر کارها خبر رسانیدند که
 سپاه قول باش متصل لشکر برهان الملك آمده چند کس را دستگیر نموده بودند
 چون تندی مزاج جبلی ایشان بود بمجرد استماع این حرف شمشیری که در پیش
 پادشاه گذاشته شده بود برداشت و بعزم جنک رخصت شد هر چند پادشاه و امراء
 سماجت کردند و فهمانیدند و معقول نمودند که امروز جنک مناسب نیست و
 فردا هیئت مجموعی صف کشیده دیده میشود از آنجا که تند گوئند مزاج بود فائده اش
 نکرد و گفت که بهر صورت ما مغلوبیم و الحال کار از دست ما رفته است تأمل
 شماها کار را باینجا رسانید و زیاده از این باعث این خواهد شد که بدون جنک
 هندوستان از دست رود امروز نوبت کشته شدن منست و بعد از مردن من فردا هر
 تدبیری که بخاطر شماها برسد بکنید این را گفت و از لشکر پادشاه بقصد جنک
 سوار شد و حال آنکه قریب سه هزار سوار همراه داشت و سه ماه بود که دریایش
 زخمی بهم رسیده و منجر بمرض شقاق لوس گردیده چنانچه در کرسی نشسته چهار
 کس برداشته حرکت میدادند و بحضور پادشاه نیز بهمین روش رفته بود اگرچه
 گنجایش داشت که در اینجا حقیقت آمدن قهرمان ایران را به هندوستان و باعث
 چگونگی آترا مفصل برنگارد لیکن چون زیاده طول دادن مقال مناسب مقام این
 کتاب نبود لهذا باختصار یرداحت رعایت هر شیوه چنانچه در دیباچه اشاره بان
 شده است کرده باشد ناظران و مطالعه کنندگان را یقین بوده که راقم حروف را راستی
 جبلی و صداقت فطری است بدون عصبیت آنچه بیان واقع و نفس الامر باشد قلمی نموده است

فارغ از اینکه جمعی را خوش آید یا ناخوش آید بجملاً مرحوم مزبور سوارفیل شده از همان راه با چهارصد پانصد سوار و همین قدر پیاده متوجه جنک قزل باش شد و نقیبان بلشگر خود فرستاده سپاه را طلبد و حال سپاه ایشان آنکه از صوبه او تابکز مال که یکماه راهست کوچ در کوچ دو منزل یکی آمده بودند و چون سپاه هندوستان عادی بایلغاز نیستند و معهدنا رعایت اسب زیاده از جان خود مینمایند بنابراین آنکه حقیقتاً اسب نوکر است اگر اسب بمیرد یا لاغر و معیوب شود نوکری آن شخص هم موقوف میشود و مدار اکثر مردم هند بنوکریست و در اینکار بعینه روش مزدور دارند سیاست خود در این مملکت دستور نیست ضمیمه این علت ها مردم بی نهایت آرام طلب و وضعیف الحال میباشند بنا برآن سپاه من بعد از او بکزمال مانند قافله دراز شده می آمدند چنانچه منزلی از منازل نبود که جمعی از سپاه برهان الملك در آنجا مانده باشند خصوصاً از شاه جهان آباد تابکز مال که نصف سپاه بجهت کار سازبهای خود در آنجا مانده بودند و نصف دیگر در منازل متفرق و بتائی تمام می آمدند و جمعی هم همراه رسیده بودند حالتی داشتند که بتقریر نمی آید معهدنا نصف شب بمنزل رسیده و تمام مانده و از حال رفته و از قریت سپاه قزلباش نیز بیخبر هریک در گوشه آسوده بودند هر چند نقیبان فریاد میکردند که نواب بجنگ رفت سوار شوید چون نواب بملازمت پادشاه رفته بود و مطلق خبر جنک نبود احدی قبول نمیکرد و چون نقیبان هم حال سایر سپاه را داشتند یکدوبار فریادی نموده خفتگان را خود خبر نشد و بیداران بجهت مفضلته فوق گوش نمیدادند نقیبانهم در پهلوی ایشان نشسته بآرام و استراحت مشغول شده لحظه را غنیمت میداشتند باوجود اینحال بقدر سه چهار هزار سوار و یک هزار پیاده کم کم رفته بنواب موصوف ملحق گردیدند و نواب بکنار لشکرگاه خود آمده دریافت این نمود که باین حال بتهور کار فرمودن و خود را بمقت

هدف تیربلا کردن فایده ندارد لیکن چون شب وارد این مکان شده و سپاه بی ترتیب فرود آمده بودند و از اطراف مکان لشکر خود اطلاع نداشت که اگر جنگ افتد نیک و بد مکان در نظرش باشد لهذا اگر لشکر خود را بنظر می آورد و توپهای کوچک جلو که همراه آورده بودند جایجا در اطراف لشکر می چید که قراولان سپاه قزلباش که در همان نواحی منتشر بودند نمایان گردیده گرم میداننداری شده تیر و تفنگی از جانبین پیغام جنگ میرسانید نواب موصوف چون از جنگ همین دلاوری آموخته و مطلق از روش حزم آگهی نداشت و سپاه قزلباش خود معطل و کار آزموده بجنگ کریز ایشانرا بمیدان کشیده از لشکرگاه بقدر يك گروه هند که تخمیناً ثلث فرسنگ بوده جدا ساختند و هندیان نا کرده کار کم حوصله را گمان بلکه یقین اینکه افواج ایران تاب مقاومت نیاورده بهزیمت میروند ازین طرف هرکارهای هندوستان پی در پی خیر فتح هندیان و هزیمت ایرانیان را پیدادشاه و امراء و لشکریان میرسانیدند و نظام الملک که جنگ آزموده بود براین اخبار خنده ها میکرد و برهان الملک بهادر مرحوم میدانست که این جماعت قراول سپاه ایرانند و اصل لشکر در دنبال ایشان است از پادشاه کمک می طلبید و مبالغه در سوار شدن و تشریف آوردن و امرا و کل سپاه به معرکه جنگ می نمود و پادشاه فرستاده های برهان الملک را با معتمدان سده سینه اعلی بزد فرستاده از حال جنگ و کمک طلبیدن و تکلیف سواری نمودن بزهان الملک اطلاع داده و امر برقتن امرا میفرموده و بشرط صلاح و صوابدید امرا خود هم اراده معرکه جلد داشت لیکن امرای کلان که روی سخن با ایشان بود منحصر بسه کس که یکی نواب نظام الملک بهادر آصف جاه که وکیل مطلق و سپه سالار کثیر الاقدار و بهادر صفشکن باشد دوم خاندوران صمصام الدوله که امیرالامرا و میربخشی و مدارالمهام جزو وکل بود و سوم قمرالدین خان بهادر

اعتماد الدوله که وزیر اعظم و بخشی دوم و سی هزار سوار و سرانجام بسیار همراه داشت و امرای ثلاثه را حرف بر اینکه امروز جنگ انداختن غلط بود و الحال که اتفاق شد کمک کردن مناسب نیست و حق واقع آنکه از خورد و کلان در اعتقاد فقیر بایکدیگر نفاق و همکی بدفع هم راضی و خوشنود بودند اگرچه در میان این سه امیر کبیر اختیار و اقتدار صمصام الدوله در جمیع امور بیشتر واحدی رایاری مخالفت امر و نهی او نبود و پادشاه نیز برسوخ فدویت و دولتخواهی او کمال اعتماد و اعتقاد داشت لیکن چون نواب آصفجاه از همه بزرگتر و جنگ دیده و تربیت یافته عالمگیر پادشاه و مهارتش در امر حرب و سپهداری بیشتر از همه بود لهذا در آن سفر کل اختیار تعلق بنواب آصفجاه داشت و نواب معزالیه مزبور سه هزار سوار از خود داشتند بعد از اینکه چوی هنگام آمدن از دکن که محل صوبه داری ایشان است بسبب بدمظنه بودن پادشاه سپاه خود را که پنجاه هزار سوار است در دکن گذاشتند و خود بایک دوهزار کس آمده بود الحال که ناگهان چنین ضرورتی واقع شده فرصت و وقت آن نمانده که افواج خود را بطلبد و با سپاه نو نگهداشت کند که از حال و اطوار ایشان اطلاع نباشد چه کار از پیش می توان برد و چه اعتماد بایشان توان کرد اما کل سپاه پادشاه و امرا که بهقتاد هزار سوار میرسید در امر و نهی ایشان می بودند خلاصه بعد از مکرر برهان الملك پیغام کرد از اینطرف جمعی بسبب آشنائی آنمرحوم و برخی بطریق خوش آمد رفته بوی ملحق گردیدند آصفجاه بهادر چون مبالغه برهان الملك بهادر و پادشاه را دید به پادشاه پیغام کرد که هرگاه کمک بر ضرور است صمصام الدوله در سمت شمالی پادشاه فرود آمده میمنه متعلق باوست و جنگ هم متصل او و در سمت شمال واقع شده است ایشان کمک کنند پادشاه از اینمعنی امیرالامرا را اطلاع فرموده امیرالامرا در این باب تاب و تامل داشت که مقارن اینحال هرکاره او خبر آورد که برهان الملك

بهادر شه‌ریار ایرانیان را با دوسد سوار در باعی محاصره کرده و عنقریب دستگیر می نماید و این خبر را اعتبار خان نام خواجه سرائی که معتمد او و داروغه جواسیس و هرکاره های او بود بنواب معزی الیه رسانیده بی اختیار ایشان از جان بر آمده بکمان اینکه برهان الملك این کو را تنها از میان بدر خواهد برد و این فتح نمایان باین آسانی بنام او خواهد شد بهتر این است که بزودی خود را رسانیده در این فتح شریک گشته بلکه خود را شریک غالب باید و نمود بر فیل سواری که بدستور ضابط مقرری در چوکی حاضر بود سوار شده بتعجیل تمام بدون اینکه انتظار جمع شدن بکشد داروغه تویخانه اش عرض کرد در باب تویخانه و جزایر چیان چه امر است در جواب گفت که احتیاج اینها نیست در دفع این جماعه سیلی و مشت کافی است خلاصه کلام با جمعیت هشت نه هزار سوار که پی در پی بایشان ملحق شده بودند بمهرکه جنگ وارد شد در آنوقت دانایان و کار آزموده گان به برهان الملك بهادر خاطر نشان کرده بودند که این جماعت قراوند و شما را بمیدان می کنند تعاقب این ها مناسب نیست برهان الملك بهادر را نیز اینحرف معقول افتاده آهسته آهسته در مراجعت بود که امیرالامرا بهادر رسیده از حقیقت جنگ استفسار نمود برهان الملك گفت این جماعت قراوند امروز همین قدر با اینها دست بازی کافیت و زیاده کاوش کردن مصلحت نیست الحال مراجعت باید کرد شما هم مراجعت فرموده آنچه رایها بآن قرار گیرد فردا بعمل خواهیم آورد صمصام الدوله را بخاطر رسید که برهان الملك چون امروز جنگی کرده میخواهد که در بین بنهائی نیک نام شود پس من هم اندک ترك تازی کرده جماعت پس پاشده را بهیاهو پس یا تر ساخته هرگاه خواهم عطف عنان نموده بمکان خود میروم تا در این کار شریک نام نیک شده باشیم به برهان الملك مرحوم در جواب گفت که شما خود امروز يك گونه رنجی بردید الحال مادست و پائی حرکت خواهیم داد هر چند برهان الملك حراست که معقول او تواند شد که

زیاده امروز کاوش نمودن مناسب نیست مفید نگردد لایب برهان الملک از طرف راست بسمت معرکه کارزار عطف عنان نموده و او از طرف چپ روانه شد مقارن اینحال قراولان بلشکر شهریار ایران خبر رسانیدند که هندیان بعزم جنگ سوار شده می آیند اتفاقاً همان لحظه که قریب بظهر شده بود سپاه ایران بفاصله سه چهارگروه فرود آمده منزل نموده بودند که بمجرد رسیدن این خبر قهرمان ایران متوجه حرب هندیان گردید میمنه را بسردار کثیر الاقدار طهماسب خان جلایر سپرده میسره را بفتحعلی خان و لطف علی خان افشار حواله فرموده قلب را بوجود نصرالله میرزا خلف الصدق خود تقویت بخشیده جمعی از امارا ملازم رکاب پادشاه زاده فرمود و خود بنفس نفیس معلی با چهار پنج هزار سوار چهار هزار پیاده جزایرچی چرخچی شده به مقابله سپاه هندقدم بمیدان نصرت گذاشت

از آنسو قزلباش چون چشم یار همه نیزه داران ابلق سوار
از این سو زره پوش هندی تمام چوزاغی که پیچیده باشد بدام

القصد گروه سپاه قزلباش روی هوارا تیره وتار گردانید برهان الملک بهادر دانست که سپاه کلان الحال آمد تا آنوقت سپاه هندی نیز چهل هزار پیاده و سواره در آن دشت حاضر شده بودند اگر چه بنا بر عادت ترتیبی نداشتند لیکن سپاهی ایشانهم بسیاره مینمود و در رکاب ظفر انتساب تخمیناً چهل هزار نفر سوار سپاهی بلکه کمتر حاضر بود لیکن چون حرکاتشان بترتیب و قانون میبود سپاهی هفتاد هشتاد هزار سوار داشتند خلاصه پادشاه جمجاه مزبور خود بنفس نفیس بمقابله برهان الملک بهادر لوای نصرت گشوده و یکدو هزار سوار و یک هزار جزایرچی بمقابله خاندوران مقرر و یک هزار سوار دیگر بمشغول داشتن سپاه متفرقه ایشان مأمور فرمودند میمنه و میسره و قلب را بفاصله یک گروه از معرکه جنگ دورتر باز داشتند چنانچه صفوف ثلاثه صدای توپ و تفنگ معرکه را می شنیدند و اصل کارزار را بسبب بعد مسافت حسب الواقع نمی توانستند تماشا کرده

باین روش معرکه کیرودار گرم گردیده هندیان بی ترتیب تر شده از حال یکدیگر مطلع نبودند خاندوران تقریباً با هزار و پانصد سوار مجتمع سف بسته ایستاده بود و بقدر دو هزار سوارش با شهداد خان افغان و علی حامد خان کوکه هر دو رفیق قدیم و میر شمشیرش بودند چرخچی شده متوجه حرب گردیدند و همچنین هزار کس و پانصد کس و چهار صد کس متفرقه ایستاده بعضی را حیرت فرو گرفته و بعضی بهبود خود را در آن دانسته برخی سرگردان مانده و جمعی را راه فرار مسدود شده بود و لشکر برهان الملک بهادر نیز همین حال داشتند خلاصه باندک فرصتی شهدادخان و علی حامدخان با جمعی از لشکریان هدف تیر جزایر چیان گردیده بعالم دیگر شتافتند کار بخاندوران افتاده ایشان نیز در اندک ساعتی مجروح جزایر شده سپاهش بقدر هفتصد هشتصد سوار از اسبان فرود آمده دامن بدامن گره زده متوجه تیراندازی شدند و ادای خارج مضحک را در هندی باصطلاح خود آثاره گویند و باین هنر مفاخرت مینمایند لیکن در این کار بجهت چند حق به جانب ایشان است زیرا که غالباً مردم هند از اسب سواری عاری و این هنر بالمره در هندوستان مفقود است لهذا اسبان خود را بسعی تمام و تعب مالاکلام از خصلت و عادت فرس برآورده مصروع و دیوانه میکنند چنانچه مطلق حرکت آنها بنهج معقول نیست و ممکن نیست که در اختیار راکب باشند راقم حروف مکرر بحسب اتفاق مغرور بسواری خود گذشته بگمان اینکه بحال بی اندامی نخواهند یافت سوار این اسبان شده و بی اغراق اگر بسمت مشرق اراده نموده اسب بسمت مغرب یا شمال یا جنوب برده است و همچنین عکس آن و اگر کسی خواهد که اسب را نگاهداری کند که بطریق مقصود روانه شود یا بهر دو پا راست شده بعقب می افتد یا خود را بدر و دیوار آفتدر میزند که راکب را مضحک میکند یا بحرکت دیگر او را میکشد و راه رفتنش منحصر است از جستهای خارج از روش و این چنین اسب را بمبالغ کثیر خریداری نموده در

زیادتی این حرکات سعی ها بکار میبرند و این عادت اسبان خو بست و اسبان بدش با اینکه راه رفتن هم نمیدانند از این ادا ها عاری نیستند مگر بندرت و سواران شیر اوژن هندوستان در روز جنگ یا باید بمعرفه داخل نا شده قرار بر فرار داده زحمت نکشند و اگر در معرکه گرفتار شدند سوای فرود آمدن از اسب و سردادن آن ممکن نیست که چاره داشته باشند اگر چه در هر صورت کشته می شوند لیکن در شق فرود آمدن احتمال زیست فی الجمله هست و در شق دیگر ممکن نیست چه بدشمن نا رسیده است کشته است بهر تقدیر این حرکت ملبس شجاعت شده موجب افتخارشان میگردد خلاصه افواج خاندوران جمعی باین روش بدون اینکه يك کس از قزلباش را مجروح نمایند از اسبها فرود آمده در کمال جهالت و حماقت هدف تیر جزایر گردیده از کشته های ایشان یشته شدو خاندوران که سر کرده این جهال بود الحق کمال ایستادگی و ثبات قدم بکار برد زخم دار از معرکه بیرون رفته روز دیگر بعالم دیگر شتافت بعد از ان افواج مقابل خاندوران متوجه لشکر متفرقه هند شده هر کس را در هر جا و هر مکان دیدند کشتند از جمله مظفر خان برادر خاندوران که از امرای کلان و دور از برادر خود ایستاده بود هدف تیر جزایر شده سرش بنظر اقدس گذاشت و از افواج برهان الملك بهادر نیز جمعی هدف تیر جزایر گردیدند بعضی عطف عنان نموده برخی متفرق شدند برهان - الملك بنفس نفیس آنقدر ایستادگی و کوشش نموده که نام رستم و اسفندیار از صفحه شجاعت محو گردید چنانچه قهرمان ایران مکرر میفرمود که اینقدر ایستادگی از برهان الملك ملاحظه شد که در این همه محاربات که فرموده ایم از هیچ کس دیده نشده بود و همیشه تحسین و افرین به برهان الملك میفرمودند القصه برهان الملك با يك دوسه کس از اقوام و چند تن از رفقا زنده دستگیر شدند و در این جا همه بهادری و مردد کاری بر باد داده اما تقریب دستگیر شدن او اینکه فیل سواری شیر

جنگ بهادر که برادر زاده نواب معزی الیه باشد و نثار محمد خان نام دارد مست بود بفیل سواری نواب دویده او را در پیش انداخت و کتک زنان تابلشگر قزلباش رسانید هر چند فیل مزبور را بشمشیر و کجک زدند تنبیه نشد و الحقیقه این امر از کمال علو اقبال قهرمان ایران و عین زوال برهان الملك بود بعد از آن هزیمت بلشگر هندوستان افتاد هر کس توانست و راه یافت خود را بلشگر پادشاه رسانید و بسیار کشته شدند چنانچه عدد مقتولان بیست هزار کس مذکور میشد بقول طرفین و از طرف قزلباش دویست کس مجروح و چهل و دو کس مقتول کشته و از مجروحان نیز اغلب که مرده باشند و وجه این امر عجیب آنکه هندیان مثل جماد ایس ده بودند و کمانداری می گردند قزلباش در نهایت سرعت و اطمینان قلب بجزایر میزدند تیر کمان جواب تیر جزایر نمی دهد لهذا جمعی کثیر باین روش کشته شده و بعد از هزیمت سواران قزلباش بهر کس رسیدند ابقا نکرده افواج ایران تا کنار لشکر پادشاهی تعاقب گریختگان نمودند و چون نزدیک شام شده بود قهرمان ایران عطف نهان فرموده بمنزل خویش معاودت فرموده سپاه نیز مراجعت کرده بقدر هشت نه هزار سوار قراول مقرر شد که مابین هر دو لشکر مستعد نشسته آگاه باشند تا مبادا هندیان فرار کرده کار نزدیک بدور انجامد برهان الملك را با عالیجاه مصطفی خان شاملوسپردند دو زخم داشت یکی تیر و دیگری نیزه و وجع پا که مرض مهلك بود و اینهمه صدمه باو رسیده و این جراحات علاوه بدن جدا شده بود تمام روز گرسنه و تشنه با کبر سن این همه مشقت کشیده کدورت و الم چینی مزید همه دردها گردیده شبیه به موت حالتی داشت

و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بيدك الخير انك على كل شئ قدير
واعتبروا ولي الابصار بعد از مراجعت سپاه قزلباش که شب شده بود نواب
اصفجاه بهادرو اعتماد الدوله بهادر و پادشاه راسوار کرده آهسته آهسته تا بمسگر غارت
شده بر باد رفته برهان الملك آورده بودند لیکن همان مثال مشت بعد از جنگ است

میائی آنزمان که نیائی بکار من

چون لشکر هند از نیک و بد قریب سیصد هزار بلکه چهار صد هزار کس با خدمه و رجاله بودند و هزیمت امرا و کیفیت گرفتاری یا فقدان برهان الملك احوال محاربه کما هو حقّه بخاصان معلوم نبود تا بعوام چه رسد لیکن بعد از رسیدن ایشان بلشکر گاه برهان الملك نواب آصفجاه را از حقیقت هزیمت و گرفتاری یا فقدان برهان الملك و زخمی شدن و مراجعت کردن یا کشته شدن و اطلاع حاصل شد حق انصاف آنکه نواب آصفجاه بدون جنگ گویا فتح کرد و جهتش اینست که بعد از وقوف اینحال دید که اگر اینمقدمه بر ملا شود ابن لشکر بهمین طریق که سوارند بالتمام رو بفرار خواهند آورد پس تدبیری اندیشیده پیداشاه عرض کرد سپاه ایران هزیمت یافت برهان الملك و مصمام الدوله بتعاقب ایشان رفته اند و جمعی کثیر از سرداران سپاه ایران دستگیر شده عنقریب هجی آوردند مبارک باد داده امر بنواختن نقاره شادیانه فرموده خبر فتح هندیان در آن ساعت در لشکر ایشان منتشر شد بعد از آن عرض کردند درینوقت چون شب است مصلحت در این است که بخیمه ها مراجعت نموده خود متعاقب برهان الملك روانه خواهیم شد پادشاه را بتائی تمام نقاره زنان و شادی کنان بخیمه رسانیده فرود آورد و لشکر را حکم فرمود که بدستور جای و مکان بمکان بخیمه های خود فرود آیند و شادی کنند و آهسته پیداشاه عرض کرد که مقدمه چنین و این تدبیر برای عدم تفرقه سپاه بود از استماع ابن حرف طرفه تشویش و شورش باحوال پادشاه و هر کس شنیده راه یافت لیکن آتشب اینحرف را مخفی داشتند علی الصبح باندیشه اینکه مبادا سپاه قزل باش امروز بر سرایشان بتازند پادشاه را سوار کرده سپاه تمام سوار شده خیمه ها را فرود آورده در همان مکان تاشام ایستاده شدند لیکن بحالتی که خدا ننماید هر کاره خبر مجروح آمدن مصمام الدوله رسانیده باری آنچه مناسب وقت بود نسبت باو بعمل آوردند قراولان سپاه ایران خبر آوردند که

لشکر هندوستان سوار شده قصد فرار دارند بمجرداستماع این حرف قهرمان ایران متوجه لشکر هند شد بعد از یکدو ساعت خیر رسید که خبر اول غلط بود قهرمان ایران مراجعت نموده بخیمه نزول فرمود آنروز هم برهان الملك مغضوب بود فردای آنروز از برای برهان الملك خربزه مرحمت نموده پیغام فرمودند که مکدر نبوده بتوجهات ما مستمال باش برهان الملك هم آنچه مناسب وقت بود بوساطت امرا عرض نمود هر دم و هر لحظه تفقد و عنایتش نسبت باو بعمل میامد برهان الملك عرض کرد که اگر حکم شود من سپاه خود را که در لشکر هندوستان است بطلبم عرض قبول افتادوی کس فرستاد افواج و اسباب خود را هر قدر که باقی مانده بود و از عقب رسیده بود طلبید در عرصه نیمروز قریب ده دوازده هزار کس و اسباب و خیمه های عالی و اثاثیه بسیار آورده در يك سمت لشکر ایران فرود آمده خیمه و بارگاه برپا کردند قهرمان ایران را حیرت دست داد و این معنی بیشتر موجب تشخیص برهان الملك بهادر گردید بهر حال مختصر آنکه باستصواب برهان الملك پیغام صلح کرده شد و نوشتجات به پادشاه و هر يك از امرا فرستادند لیکن احدی اعتبار باین صلح نمی کرد کوتاهی سخن بعد از گفتگو و عهد و میثاق قرار بر این شد که پادشاه هندوستان آمده با قهرمان ملاقات نماید و از گذارش مال دریغ نکنند از این طرف عهد است که بجان و ناموس و ملک او اذیت نرسد اگر چه هندیان کی باور داشتند که این معنی صورت خواهد بست و وفا باین عهد خواهند فرمود لیکن اضطراراً که اگر نمی کردند چه میکردند تن داده بعد از گفتگو و بیمزه گی بسیار آصف جاه بهادر شیرونی فرموده بن تنها بملازمت پادشاه ایران مشرف گردیده آخر چنانچه فرموده بودند قرار بان داده پادشاه را آوردند يك دو ساعت ملاقات یکدیگر نموده اگر چه غرض قهرمان ایران در این بود که آنروز پادشاه والا جاه هندوستان لا اقل تا شام در اینجا باشد لیکن طرف ثانی راضی بان نشده بل لشکر گاه خود تشریف برد باری يك دو روز دیگر پیغام گذشت

عاقبت الامر مقرر شد که خسرو هندوستان سپاه خود را مرخص نماید که بشاه جهان آباد یا هر جای دیگر خواهند برفت و خود با هزار کس بلکه کمتر از این تشریف آورده متصل اردوی معلی فروداید و بعد از سه روز حرکت کرده بشاه جهان آباد تشریف ببرند و بعد از آنکه دو ماه تمام مهمان پادشاه هندوستان باشند قهرمان ایران بمقر سلطنت خود تشریف بفرماید و سلطنت هندوستان را کما کان بپادشاه عالم پناه ادام الله اقباله تفویض فرماید بعد از تردد بسیار و خوف و هراس بی شمار ناچار باین معنی هم تن داده بمصداق مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش راضی شده بهمان روش بعمل آوردند

برهان الملك بهادر چند روز بود که بحلاع فاخره سرافراز و بین الامثال مفتخر و ممتاز گردیده باریاب محفل ارم مشاغل شده بالمشافه بعرض عرایض میپرداخت سپاه او نیز مرخص شده از سمت دیگر بصوبه اش رفتند برهان الملك را وکیل مطلق دولتین و صاحب اختیار کل فرموده مقرر شد که عالیجاه سردار کثیر الاقتدار طهماسب خان جلایر با چهار پنج هزار سوار باتفاق برهان الملك بهادر قبل از ورود موکب همایون بشاه جهان آباد رفته بتنظیم و تعیین شهر پردازد و هر قلعه پادشاهی که سکناى پادشاه است بجهت نزول اجلال امکنه مقرر نمایند و نگذارند که حیف و میلی در شهر و کار خانه جات پادشاهی شود و مردم شهر را مستمال نموده امید وار سازد و برهان الملك بهادر بموجب امر اقدس بشاه جهان آباد تشریف آورده بامور پرداخته ظل عاطفت و مرحمت بفرق اعالی و ادانی گسترده و الحق ملکى بود در لباس بشر باری بعد از چند روز موکب همایون بمراقبت موکب پادشاه بهندوستان وارد گردید از عجائبات حال و غرائب احوال آنکه این دو پادشاه عظیم الشان بفاصله يك تیر تفنك از یکدیگر سوار شده هر يك بدستور ضابط خود بکر و فر تمام وارد منزل گردیده بهمان فاصله که بیان نموده شده رو بروی يك دیگر فرود می آمدند اگر چه با

پادشاه هندوستان تخمیناً یک هزار سوار بیشتر نبود لیکن با فخر الدین خان اعتمادالدوله چین بهادر قریب پانزده هزار سوار بود و متفرقه هم بسیار بودند و از قشون قزلباش سوای عبدالباقی خان مرحوم که از امرای سلسله علیه زنگنه و بمهمان داری پادشاه هندوستان سرافراز شده بود و جمعی دیگر که شاید همگی بدویست سوار نمی رسیدند کسی همراه آنها نبود هندی ها همه مکمل و مسلح با دبدبه تمام می آمدند لیکن متزلزل از رفیق راه بودند بهر حال روز جمعه هشتم شهر ذی الحجة الحرام ۱۱۵۱ قهرمان ایران بشاه جهان اباد وارد شد و برهان الملك بهادر در قلعه مبارکه پادشاهی تا شام حاضر بود لیکن از شدت مرض پا و صدمات کذائی حالتی داشت که گاه در ضعف بودی و گاه بهوش آمدی با این حال از فرط غیرت خود داری میفرمود و هر ساعت مورد عنایت و رحمت تازه میشد مقرر شد که مسند وزارت از برایش بگسترانند و شامیانہ مروارید بر سرش ایستاده کرده جمیع امرای ایران نیز بسلامش بروند برهان الملك مرحوم قبول این معنی نفرموده که خاطر اعتمادالدوله قمرالدین خان شکسته خواهد شد و حمل بر کم فرصتی من خواهند کرد عرض کرد که خدمت گذاری من بجهت این دولت والبسه وزارت نیست بلکه وزارت کمتر شأن منست بهر حال آن روز تا نماز خفتن در قلعه بود بعد از آن بخانه خود آمده در نهایت ناخوشی احوال در فرمایش افتاده مسئلت مرك از جناب احدیت مینمود می گفت که الحال دیگر زندگی مزه ندارد چنانچه از چند روز ترك مرهم زخم پا نموده بود که نزدیک صبح تیر دعایش به هدف اجابت رسیده بعالم جاویدانی شتافت و عالمی را بجا کستر ماتم نشانیده دوست و دشمن را با آتش داغ خویش سوخت طرفه آشوبی و عجب حالتی در شهر برپا شده و الحق از سستی طالع هندوستان بوده که این چنین شفیقی و این قسم رحیمی از میان ایشان رفت که نیک و بد در ظل عاطفتش می آسودند برهان این معنی آن که روز دوم از رحلت آن مرحوم مردم

قریباًش بدستور عادت شروع بدست اندازی و شلتاق به مردم هندوستان نمودند و
 عموم آن ملک که اجهل خلق عالمند و بخود سری عادت نمودند هرگز این قسم
 سلوک ندیده بلکه نشنیده اند تاب نیاورده ایشانهم دست اندازی کرده فتنه برپا شده
 دور تسلسل لازم آمد تا رفته رفته هجوم عام شده بر سر ایرانیان که در کوچ و
 بازار می گردیدند ریخته هر که را توانستند کشتند و آوازه انداختند که پادشاه
 هندوستان کار قهرمان ایران را تمام کرد اتفاقاً آخر آن روز شهریار مزبور بدیدن
 خسرو هندوستان رفته قهوه در آنجا خورده بود این خبر دروغ سخت راست نما
 نمود مردم ایران بهم برآمدند سه چهار ساعت از شب گذشته بود که ترسان ترسان
 این خبر بسمع قهرمان ایران رسانیدند که در شهر چنین هنگامه و طرفه آشوبی برپا
 شده است معقول طبع وی نگردیده فرمود که شما ها از راه شرارت طبع تهمت این
 قسم جرایم به هندیان میزید تا جمعی را بکشتن داده غارت اموال ایشان نمائید
 بعد از آنکه پی در پی این خبر رسید شخصی از یساولان را فرمود که رفته حقیقت
 را در یافته بعرض رساند یساول بمجرد بر آمدن از قلعه کشته شد دیگری نیز بهمان
 قسم رخت هستی بر بست بعد از آنکه یقین شد فرمود هزار کس جزایر چی بیرون
 رفته این جماعت مجتمع را پراکنده نمایند بموجب فرموده بعمل آورده لیکن
 حسب الواقع اطفاء نایره فساد نشد ثلث اخیر شب فی الجمله تسکین یافت و اول
 صبح باز همان آتش در کاسه شد و هندیان بی حیائی را بمرتبه رسانیدند که ما فوق
 آن متصور نیست چنانچه در آن فتنه هزار کس از سپاه ظفر پناه پادشاه ایران کشته
 شده بود دو سه ساعت از روز بر آمده قهرمان ایران خود سوار شده از قلعه بیرون
 خرامید در مدرسه روشن الدوله که در عین بازار واقع است جلوس فرموده جزایر
 چیان را با دو سه هزار کس دیگر امر فرمود که در قتل هندیان کوتاهی ننمایند
 چنانچه دو سه ساعت از روز بر آمده تا سه چهار ساعت از روز مانده قتل عام رواج

یافت هر کس را دیدند کشتند عجیب اینکه جماعت الواطو و اباش چند که مصدر این فساد بودند گریخته کناره گرفتند یعنی به محلات دور رفتند و مسا کین دیگر که خانه دار بودند و شرم ناموس دامن گیرشان گردیده بود طعمه تیغ آبداز شدند اگر چه گناه کار هم کشته شد لیکن نصف آنها بیگناه بودند که **البلیه اذا عمط طابت** از کوتوال شهر و جمعی شنیده شد که قریب صد هزار کس کشته شد ند لیکن راقم حروف این قدر را اغراق میداند آنچه که خود تخمین کرده قریب بیست هزار کس خواهند بود الحق غرض قهرمان ایران قتل آن جماعت نبود چون بی اندامی و بی حیائی ایشان از حد تجاوز نمود اینقدر تشبیه بزهت و الانهت لازم شد و الا بهیچ نحو اطفاء نایره این فساد ممکن نبود و این واقعه در دوسه محله و بازار که متصل قلعه مبارکه بود واقع شد و بک غله فروشان که دور از قلعه واصل فتنه از آنجا برخاسته بود نیز قتل گردید و آخر روز امان فرمودند غرض اگر **برهان الملك** مرحوم در حیات میبود ممکن نبود که این حادثه در آن شهر واقع تو اند شد چه اطفای نائره این فساد در لحظه مینمود بهر حال راقم حروف این زباعتی را در مرثیه آن مرحوم منظوم نموده است

دور از تو سپهر و از گون می گردید
 رفقی ز جهان و پشت شمشیر شکست
 بنگر که زمانه بی تو چون می گردید
 با قامت خم همیشه چون می گردید
 نواب معزی الیه اگر چه چندان ربطی بسخن نداشتند لیکن گاهی اشعار سپاهیان
 از خاطرش سر میزد این بیست از آن جمله است
 ز کدام در بیایم که بچشم تو در آیم
 که بدور چشم مستت همه نیزه سیاهست

